

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

نکاتی پیرامون فقه انتخابات

بحثی که دیروز مطرح کردیم عبارت بود از فقه انتخابات که یکی از بحث‌هایی است که حوزه باید خیلی زودتر از این به آن می‌پرداخت و واقعاً از بحث‌های بسیار مورد نیاز است. یکی از عللی که امروز ما بعضی از آسیب‌ها و بعضی از مشکلات در انتخابات می‌بینیم، همین روزها شاهد این هستیم که مثلاً عده‌ای در تبلیغات مشغول پخت و پز کباب هستند تا افراد به آنها جذب شوند! یا صحنه‌های بسیار مشمئزکننده برای تبلیغات بعضی‌ها دارند که در فضای مجازی می‌بینید تا برسد به خرید و فروش رأی، وعده وعیدهایی که قبل از انتخابات یک نماینده‌ای که می‌خواهد مطرح بشود به دیگران می‌دهد، اینها مباحثی است که چون فقه انتخابات درست منقح نشده که من معتقدم باید این فقه منقح بشود، در ضمن بحث فقه حکومتی یا اجتماعی بگیریم این بحث باید مطرح بشود و هر کسی که می‌خواهد در این نظام به میدان بیاید این را ببیند و حتی مورد امتحان قرار بدهند و ببینند چه مقدار آشنای با فقه انتخابات است.

ما دیروز تأکید داشتیم راجع به وظیفه شرعی، دیشب دیدم رهبری معظم انقلاب باز تأکید کردند و بعضی از نکات دیگری هم که ایشان فرمودند، اینها باید مطرح بشود و به دور از حبّ و بغض‌های نفسانی و به دور از غرض‌ورزی‌های جناحی باید مورد بحث واقع شده و بحث فقهی‌اش کاملاً منقح گردد.

دیروز این بحث را مطرح کرده و گفتیم وقتی می‌گوئیم فقهای ما می‌گویند اگر یک زمین موقوفه‌ای متولی ندارد فقیه ولیّ من لا ولیّ له است، او عهده‌دارش می‌شود یا اموال غُیّب و قُصَر، در این صورت نمی‌توان گفت فقیه در یک امر اجتماعی که سرنوشت یک جامعه را هم از نظر دینی و هم از نظر دنیوی مشخص می‌کند، انتخابات مجلس یا انتخابات ریاست جمهوری یا انتخابات خبرگان سرنوشت یک جامعه را مشخص می‌کند، فقیه اصلاً حق دخالت ندارد و نباید دخالت کند!

همچنین گفته شد این روایت: «و اما الحوادث الواقعة» یک عموم بسیار خوب است. مرحوم خوئی در کتاب‌های فقهی‌شان می‌فرمایند: امر هلال مسلماً از حوادث واقعه است (این‌که امروز اول ماه رمضان است یا نه، اول ماه شوال است یا نه؟ ایشان می‌گویند این از حوادث واقعه است)؛ یعنی در عین این‌که گاهی اوقات گفته می‌شود که این یک بحث موضوعی است و مقلد خودش باید ببیند که هلال ماه رمضان واقع شده یا نه؟ چه ارتباطی به فقیه دارد؟ اما در عین حال این اما الحوادث الواقعة طبق بیانی که دیروز عرض کردیم و از فرمایشات شیخ انصاری (قدس سره) استفاده می‌شود شامل آن می‌شود.

دیدگاه شیخ انصاری (قدس سره)

شیخ انصاری (قدس سره) در مکاسب تعبیر مهمی به کار برده و می‌فرماید: «فإن المراد بالحوادث ظاهراً مطلق الامور التي لا بدّ

فیها عرفاً أو شرعاً أو عقلاً إلى الرئيس»^[1]؛ تمام اموری که از نظر عرف، عرف می‌گوید باید ببینیم رئیس چه می‌گوید؟ می‌خواهند یک کاری را در یک شهری انجام بدهند ببینیم رئیس چه می‌گوید؟ حالا این کار هر چه می‌خواهد باشد، اموری که یا عرفاً یا شرعاً یا عقلاً، مرحوم شیخ دایره بسیار وسیعی را مطرح کرده، محتاج به رئیس است. بحث فقیه و دایره اختیارات او این چنین است و واقعش می‌شود گفت که بعد از 41 سال از پیروزی انقلاب هنوز ما ولایت فقیه را نفهمیدیم، هضم نکردیم، این ادله است. حالا ما کاری به روشن‌فکرها و مخالفین دین و مخالفین فقه نداریم.

شرکت در انتخابات؛ هم حق است و هم تکلیف

وقتی که امام خمینی (قدس سره) بر لزوم شرکت در انتخابات فتوا می‌دادند یک عده آمدند این بحث حق را مطرح کردند، گفتند اصلاً این تکلیف نیست، این یک حق است و این حق را کسی خواست استفاده کند و اگر کسی خواست استفاده نکند و با این فکر و اندیشه می‌خواستند این مسئله را از دایره یک موضوع دارای حکم شرعی و تکلیف خارج کنند.

ما یادمان هست این بحث‌ها قبلاً خیلی مطرح می‌شد، تا این‌که (اینطوری در ذهنم هست) برای اولین بار رهبری معظم انقلاب فرمودند: هم تکلیف است و هم حق است، اینها ممکن است برای شما طلبه‌ها سؤال بشود یا برای اهل نظر، که چطور می‌شود یک چیزی هم تکلیف باشد و هم حق باشد؟ حق در مقابل حکم است، حکم تقسیم برای حق است، ما بگوییم یک چیزی هم تکلیف است و هم حق است!

لیکن باید توجه داشت که این به دو عنوان است: به این عنوان که اصل حضور واجب است تکلیف است، آن حق نیست؛ یعنی شرکت هر کسی در انتخابات واجب است، حالا آیا این ترک واجب مستلزم این است که بگوییم این مرتکب کبیره شده؟ اگر در بعضی از موارد موجب وهن نظام اسلامی بشود بله کبیره است، اگر نه، یک کسی شرکت نکرد و شرکت نکردنش هم موجب وهن نظام نمی‌شود، مثلاً 60 تا 70 درصد مردم شرکت می‌کنند، همین مقدار اعتبار این نظام اسلامی در جای خودش باقی می‌ماند، این وهن نیست اما باز گناه است، باز ترک واجب است.

بنابراین از جهت اصل حضور تکلیف است، اما از جهت این‌که به چه کسی رأی داده شود حق است؛ یعنی خود مردم باید با اختیار خودشان یک کسی را که ببینند دارای شرایط هست انتخاب کنند، البته مردم غالباً به یک روحانی اعتماد می‌کنند می‌گویند شما به چه کسی رأی می‌دهی؟ ما هم می‌خواهیم در قیامت خیالمان راحت باشد، تو حتماً رفتی تحقیق و بررسی کردی مانعی ندارد، یا مشورت می‌کنند مانعی ندارد، اما اگر حتی در یک خانواده پدر به فرزند بگوید باید به این رأی بدهی این جایز نیست!

یک وقتی هست که می‌گوید نظر من این است و من تحقیق کردم و شما هم برو تحقیق کن، اما بگویم چون من می‌گویم باید به این رأی بدهی این جایز نیست، پدر چنین ولایتی ندارد. اینها بحث‌هایی است که در فقه انتخابات امروز خیلی‌ها از ما سؤال می‌کنند که شوهر ما می‌گوید باید به این رأی بدهی، شوهر چنین حق و ولایتی ندارد، حتی مادامی که فقیه جامع الشرایط (آن هم روی یک ضرورت‌ها و اضطراری که به این زودی‌ها هم پیش نمی‌آید) نسبت به یک فرد معین حکم نکرده، اینجا فقیه هم حق ندارد این کار را بکند و بگوید باید به فلانی رأی بدهی! بله، یک وقت روی مصالح دینی و مصالح مردم حکم می‌کند که آنجا هم تبعیت لازم نیست.

پس انتخابات، هم تکلیف است و هم عنوان حق دارد، این‌که اگر کسی بگوید این را بگوئیم حق شهروندی است، به حوزه‌های علمیه چه ارتباط دارد؟ به مراجع و روحانیت و دین چه ارتباطی دارد؟ سؤال ما این است که آیا دین راجع به انتخابات هیچ حکمی ندارد؟! بالأخره در بعضی از انتخابات وجوب است، قبل از انقلاب در زمان طاغوت حضور در انتخابات حرام بود اما الآن واجب است بدون هیچ تردیدی!

در جلسه گذشته گفته شد کسی در سند روایت: «اما الحوادث الواقعة» این توقیع شریف تردید نکند، حال اسحاق بن یعقوب در سند روایت مجهول است، اما:

1. اولاً این روایت مورد عمل اصحاب است،

2. ثانیاً اجماعات منقوله مؤیدش هست،

3. ثالثاً، نصوص دیگر مؤیدش هست.

مرحوم سید محمود شاهرودی در کتاب الحجّ شان جلد 3 صفحه 348 می‌فرماید: «کیف کان فلا ینبغی الاشکال فی اعتبار سنده»، حالا ایشان از چه راهی وارد می‌شود؟ «لدلالة التوقيع على علوّ شأن اسحاق»، می‌گوید: این متن خودش دلیل بر این است که این اسحاق آدمی بوده که امام (علیه السلام) باید این جواب را به او می‌داده و اگر اسحاق یک آدم مجهول بی اعتبار بود، می‌شد امام زمان (علیه السلام) یک چنین جوابی به او بدهند؟! بالأخره امام زمان (علیه السلام) وقتی توقیع می‌کنند، باید به دست آن کسی که سؤال کرده برسد و در اینجا اسحاق بن عمار به محمد بن عثمان سمری نامه را داده و او هم خدمت امام زمان (علیه السلام) داده و امام زمان (علیه السلام) این جواب را مرقوم فرمودند.

مرحوم شاهرودی می‌گویند: (1) خود توقیع دلالت بر علوّ شأن و سموّ رتبه او دارد. (2) ثانیاً خود متن شواهد صدق دارد، (3) ثالثاً تلقی به قبول شده بین اصحاب. (4) رابعاً شهرت فتوایی مؤیدش هست. خیلی از فقها استناداً به این توقیع شریف فتوا دادند. حال یکی دو نفر از بزرگان می‌گویند اسحاق بن یعقوب مجهول است، پس این روایت را کنار بگذاریم؟! ما مکرر عرض کردیم این نحوه برخورد با روایات درست نیست، روایتی که این همه برای ما قرینه دارد که قطع به صدورش پیدا می‌کنیم.

این روایت را شیخ صدوق (قدس سره) نقل کرده، شیخ طوسی (قدس سره) در کتاب الغیبه نقل کرده، طبرسی (قدس سره) در احتجاج نقل کرده، علما و فقها همین‌طور طبق آن فتوا دادند، این از جهت سند به قول مرحوم شاهرودی کسی نباید در آن تردید کند. منتهی بحث می‌آید روی عبارت: «اما الحوادث الواقعة»، اینها را در جای خودش دیدید من فقط خواستم اشاره کنم.

اشکال بر روایت: «اما الحوادث الواقعة» و ردّ آن

یک اشکال عمده در کلمات فقها هست مثل مرحوم خوئی، مرحوم سید احمد خوانساری و عده‌ای که این اشکال را دارند و حتی خود امام خمینی (قدس سره) به نظرم این اشکال را دارند و آن این که، احتمال دارد این الف و لام، الف و لام عهد باشد؛ یعنی این حوادث واقعه جواب از آن حوادثی است که به صورت معین در نامه اسحاق بن یعقوب بوده است. در پاسخ باید گفت که اولاً ما می‌گوئیم این احتمال بسیار ضعیف است، ثانیاً بر فرض هم چنین احتمالی باشد آن تعلیل «فإنهم حجتی علیکم»؛ یعنی «فإنهم حجتی» در این ده موردی که تو پرسیدی؟! یا نه، تعلیل «یعمّم»، اینها در همه اموری که من برای شما حجت هستند، بر شما حجت هستند.

بنابر این تردیدی نیست انتخابات، امر هلال، همه امور، یا مثلاً یک شهری رئیس می‌خواهد به فقیه می‌گویند رئیس را معین کند، اگر فقیه گفت من فلانی را رئیس این شهر قرار دادم، بر همه مردم آن شهر تبعیت لازم است، منتهی در زمان ما بحمدالله

حکومت اسلامی وجود دارد، از طرف فقیه جامع الشرایط دولت هست، دولت وزارت کشور دارد، وزارت کشور می‌آید برای هر شهری استاندار و فرماندار معین می‌کند و فقیه حق مداخله را ندارد. در این شرایط فقیه دیگر نمی‌تواند مزاحمت کند این هم یک قانونی است که خود امام(قدس سره) در کتاب البیع می‌فرمایند: وقتی یک فقیه متصدی یک امری شد، فقیه دیگر حق مزاحمت با او ندارد.

ولی این از شئون فقیه است، حوزه‌ها یادشان نرود مهم‌ترین یادگار امام(قدس سره) برای ما ولایت فقیه است، ما با ولایت فقیه حکومت اسلامی را درست کردیم، مهم‌ترین نظریه امام(قدس سره) در مسائل فقهی و اصولی‌اش بحث ولایت فقیه است، حالا بحث خطابات قانونیه سر جای خودش، امام بحمدالله ابتکارات فقهی و اصولی فراوانی داشته ولی در همه اینها و مهم‌تر از همه اینها فقه را احیا کرد، فقیه را احیا کرد. فقیه کیست؟ فقیه با آن شرایطی که خود امام می‌فرمود.

مرحوم والد ما رضوان الله تعالی علیه یک روزی در مجلس درس می‌فرمود: روایت «أما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه»^[2]، این «مخالفاً على هواه» از مشکل‌ترین شرایطش است که از اجتهاد مشکل‌تر است؛ یعنی اگر هوای او این است که یک غذای خاصی بخورد با او مخالفت کند، حتی در مباحات اگر یک چیزی مطابق با میل نفسانی‌اش بود، خودش را اسیر او نکند و این کار بسیار مشکلی است، ما نمی‌توانیم یک فقیه که مجتهد شد این بیاید همه امور را دست بگیرد، این همه شرایط برایش وجود دارد.

لذا از قدیم می‌گفتند: «جامعٌ للشرايط، مخالفاً لهواء، مطيعاً لأمر مولا، صائناً لنفسه»، شرایط دیگری که در روایات آمده است. این فقیه در زمان غیبت دستش باز است، این فقیه علاوه بر این که باید اجتهاد کرده و مسائل مستحدثه را بیان کند، در بسیاری دیگر از امور نیز دستش باز است. اگر کسی ولایت فقیه را قبول نکند، اینجا می‌گوئیم چه کسی وظیفه مردم را در یک امر انتخابات مشخص کند؟! باز یک مسئولی باید به مردم عامی بگوید حضور پیدا کنید، این نحوه فکر کردن به این نتیجه می‌رسد که اصلاً بگوئیم عقلاً هم حق دخالت در انتخابات را ندارند، هیچ کارشناسی حق ندارد.

بنابراین وقتی دست فقیه را ببندیم بگوئیم تو حق نداری، حالا یک کارشناس اقتصادی بگوید مردم برای این که اقتصادتان خوب بشود باید در این انتخابات شرکت کنی، بگوئیم تو غلط می‌کنی، ما کاری به تو نداریم! یک کارشناس سیاسی، کارشناس فرهنگی یا بهداشت این را بگوید، در حالی که عقلاً می‌گویند اگر گفت باید تبعیت کرد. شما الآن با قطع نظر از فقه، با قطع نظر از دین، با قطع نظر از ولایت فقیه، اگر امروز یک کارشناس نظامی بیاید در تلویزیون بگوید: مردم اگر می‌خواهید امنیت‌تان حفظ شود باید در این انتخابات شرکت کنید، شما می‌گوئی به تو چه؟! تو چرا دخالت می‌کنی؟! امنیت یک امر ضروری برای مردم است، بگوئیم دست تو درد نکند، به حرف تو گوش می‌کنیم، هم عقل می‌گوید و هم شرع می‌گوید، به حرف تو گوش می‌کنیم.

یک کارشناس اقتصادی بیاید این حرف را بزند، ما برای همه این شعبه‌های علمی اعتبار قائل شویم، ولی بگوئیم اگر فقیه حرف زد بگوئیم تو فضولی نکن! تو حرف نزن! بگوئیم فقه حق دخالت ندارد؟! این محدود کردن دین است، بعد اسمش را می‌گذاریم اگر مراجع بگویند، یک عده از مردم گوش نمی‌کنند و قداست فتوا به هم می‌خورد. ما قداست فتوا را برای چه زمانی می‌خواهیم؟ قداست فتوا برای همین زمان‌هاست، آن کسی که دین را قبول دارد، مرجع تقلید را هم قبول دارد، کسی که دین را قبول ندارد مرجع تقلید را هم قبول ندارد، از اول همین‌طور بوده و تا آخر همین‌طور خواهد بود.

لذا ما به اسم اینکه قداست فتوا را حفظ کنیم، قداست روحانیت، قداست دین را حفظ کنیم، مگر دین چیزی هست که بگذاریم در دکور تا قداستش حفظ شود؟ دین آمده در اجتماع، در دنیا، در صحنه‌ی بین الملل، خود اهل کفر هم دنبال خارج کردن دین از صحنه هستند که راه‌هایش همین است، من نمی‌گویم کسی که این حرف را می‌زند خدای ناکرده از آنها تبعیت می‌کند، ولی آنها دنبال همین هستند می‌گویند فقیه دخالت نکند، دین دخالت نکند، خودمان می‌دانیم چکار کنیم، خودمان برایتان منشور سازمان

ملل نوشتیم، قرآن و دین و سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مسیحیت و یهودیت، همه را کنار بگذارید، قضیه این می‌شود.

حالا نمی‌خواهیم بحث خطابی عرض کنیم یا منبر برویم، گرچه خود منبر هم توفیق می‌خواهد، می‌خواهم حدود و ثغور این مسئله را بیان کنم، اگر در دانشگاهی حضور پیدا کردید، در جمعی حضور پیدا کردید، از شما بپرسند اگر مرجع تقلید فتوا داد که شرکت در انتخابات واجب است؟ تبعیت لازم است یا نه؟ قطعاً لازم است. چون در فرمایشات نویسنده محترمی که دیروز گفتیم، این بود که اگر یک فقهی یک حکمی کرد ما علم داریم به اینکه او خلاف کرده، اینجا مسلم قواعد ما می‌گوید نباید از او تبعیت کرد!

نمی‌دانم ایشان این قواعد را از کجا آوردند؟! امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در کتاب تحریر الوسیله در مسئله حج می‌گویند: اگر شیعه در ایام حج حاکم اهل سنت حکم کرد که امروز اول ذی الحجه است و ما یقین داریم اشتباه کرده، می‌فرماید تبعیت لازم است. مرحوم والد ما همان‌جا با علم به خلاف می‌گویند تبعیت لازم است.

من یک مثالی عرض کنم البته نمی‌خواهم این را دلیل بر این بحث فقهی بگیرم. امام(قدس سره) و مرحوم والد ما می‌گویند: اطلاق ادله نفوذ حکم حاکم، می‌گوید حتی مع العلم بالخلاف اگر در زمان غیبت فقیه حکمی کرد و ما علم به خلاف پیدا کردیم ادله نفوذ حکم حاکم اطلاق دارد. در جبهه جنگ اگر یک فرمانده به سرباز گفت از این مسیر بروید، سرباز یقین دارد که این فرمانده اشتباه می‌کند ولی عقلای نظامی همه می‌گویند تبعیت از فرمانده لازم است.

بنابراین اینکه نویسنده محترم می‌گوید این خلاف قواعد مسلم است، نخیر! هیچ خلاف قواعد نیست حتی اگر علم به خلاف هم داری تبعیت لازم است. البته این جای بحث دارد ولی می‌خواهم بگویم آن طرفش را نگوئید که قواعد مسلمی است؛ یعنی امام رضوان الله تعالی علیه در تحریر که این فتوا را داده خلاف قواعد مسلم فقهی است؟! در باب هلال آن هم بحث حج است، بحث عرفات و منی است، حجی که مساوی با این است که اگر انسان انجام ندهد می‌شود یهودی و نصرانی، ولی می‌فرماید با علم به خلاف، اما تو باید تبعیت کنی، آن روزی که اینها می‌گویند عرفه است همان روز را عرفه قرار بده، روزی را که اینها می‌گویند عید قربان است همان را عید قربان قرار بده، حجّات هم صحیح است و نیاز به اعاده هم ندارد.

البته این خودش یک بحث دیگری است، آنچه بیشتر در بحث دیروز و امروز تأکید داشتیم، این است که در این مسائل سست نشویم، ارزش فقه را کم نکنیم، به بهانه یا خیال این‌که این قداستش کمرنگ می‌شود یا من روحانی هر چه از این مسائل دور باشم مقدس‌ترم، این تقدس به چه دردی می‌خورد؟ باید به میدان بیائیم، باید حضور داشته باشیم، باید حرف‌ها، دشنام‌ها، پیامبر(صلی الله علیه وآله) وقتی شروع کرد این همه شکنجه دید، «ما اودی نبیّ مثل ما اودیت»، پیامبر(صلی الله علیه وآله) هم می‌توانست طوری عمل کند که اینقدر اذیت نشود.

پس ما خادم دین هستیم، حرف دین را باید بزنیم، یا مردم خوششان می‌آید یا نه، غربی‌ها خوششان می‌آید یا نه، ما باید دفاع از دین کنیم، این برای ما در رأس همه مطالب است. امیدوارم که در این انتخابات همه با قصد قربت شرکت کنیم یک حضور بسیار جدی داشته باشیم.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين.

[1] «فإنّ المراد بـ «الحوادث» ظاهراً: مطلق الأمور التي لا بدّ من الرجوع فيها عرفاً أو عقلاً أو شرعاً إلى الرئيس، مثل النظر في أموال القاصرين لغيبه أو موت أو صغر أو سقه.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديثه)؛ ج 3، ص: 555.

[2] «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقْلَدُوهُ.» الاحتجاج؛ ج2، ص: 458؛ وسائل الشيعة، ج27، ص: 131، ح33401-20.